# تهافت کلام قائلین به اصالت جامعه و قائلین به اصالت فرد

جلسه قبل عبارت مرحوم علامه طباطبایی(رضوانالله‌علیه) مطرح شد که ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [1] در جلد چهارم المیزان در صفحه ۹۲، فرمودند: «كلام في المرابطة في المجتمع الإسلامي»[2]. در صفحه 95 فرمودند: «اعتبار الإسلام رابطة الفرد و المجتمع»؛ اسلام رابطه فرد و اجتماع را معتبر می‌داند. تا صفحه 96 که عبارتی از آن را خواندم. این بحث، برای مقصودی که من دارم خیلی خوب است. چرا؟ چون حدود 50 سال است که روی این مسأله فکر شده است؛ آن هم اساتید فن؛ اساتیدی که روی دقت نظر در بالاترین اذهان دقیق‌های که داشته‌اند، اینها را مورد مداقه قرار داده‌اند و روی آنها بحث کرده‌اند. فارغ از این هستیم که هیچکدام از اینها هوای نفس داشته باشند تا بخواهند یک چیزی را بیخودی و چون او گفته، در کنند! اینها معلوم است. می‌خواهم اهمیت این را بگویم؛ کسانی هستند که در تفکرشان قصد قربت هست، این جور اختلاف کرده‌اند که ۵۰ سال مطالب مختلفی را بگویند. از اینجا می‌فهمیم که مطلب چه ظرافت‌کاری‌هایی دارد.

چون ماه خرداد شده، دورنمائی از آنچه که در ذهن من هست را می‌گویم؛ آنچه که می‌خواهم عرض کنم را سریع در این جلسه عرض کنم، ولی ترتیب آن هم محفوظ بماند تا نزد اذهان خیلی مبهم نباشد.

در مسأله اصالت اجتماع یا فرد، عبارات علامه واضح است که مطالبی را فرموده‌اند و شاگردان اشان که دو دسته شده‌اند؛ یک دسته، کسانی که از مبانی اشان دفاع کرده‌اند و اصالت جامعه را به‌عنوان بخشی از کار جا انداخته‌اند. ولی در این دو مقاله‌ای که من دیده‌ام، چیزی که جالب است، این است که در مقالات متأخر این ادعا شده -درست هم هست- که افرادی که کلمات کسانی که می‌گویند اصالت جامعه داریم -ولو اصالت فرد و جامعه- و کسانی که می‌گویند تنها اصالت فرد داریم را بررسی کرده‌اند، گفته‌اند که در کلام هر دو گروه یک جور تهافتی هست. یعنی یک جا چیزی را گفته‌اند و در جای دیگری چیز دیگری را گفته‌اند. زحمت کشیده بودند مقالاتی را هم گذاشته بودند. در مقاله‌ای که در صدد بررسی اصالت فرد و جامعه - هر دو - بود از کسانی که مدافع اصالت فرد بودند عباراتی را آورده بودند که به‌صورت روشن دال بر این بود که اصالت جامعه درمی‌آمد و توجیهی هم برای آن نکرده بودند. یعنی بعد از فکرهای زیاد و نقد مبانی دیگران از خودشان عبارات ارتکازی‌ای داشتند که یک چیزی را می‌دیدند و می‌گفتند که با توجه به آن می‌توان گفت که خب شما که اصالت فردی هستید، بالاخره چه می‌شود و چطور اینها را می‌گویید؟! کما اینکه مقاله دیگری بود به این عنوان «نقد دیدگاه شهید مطهری مبنی بر وجود حقیقی داشتن جامعه» که دو نفر از اعزه در سال 1398 این دیدگاه را نقد کرده بودند و کلاً گفته بودند که اصالت جامعه نمی‌شود و یک چیزی است که با مبانی خود شما جور نیست.

این را چرا می‌گویم؟ به این خاطر: اول که این مقاله شروع می‌شود - تا بعداً نقد کنند و بگویند شما نمی‌توانید به اصالت جامعه قائل شوید و چراهای جز اصالت فرد نیست - می‌گویند کلمات استاد مضطرب است؛ از جاهای مختلف می‌آورند؛ جاهایی که می‌گویند اصلاً معنا ندارد که جامعه اصیل باشد و یک جا که می‌گویند جامعه اصیل است؛ این هم صبغه‌ای در این مقاله است که می‌گویند کلمات ایشان هم متناقض است و یک جا می‌گویند دارد و یک جا می‌گویند ندارد. این جالب است؛ از این نظر که باحثینی که در این فضا حرف زده‌اند، جور و واجور حرف زده‌اند.

مطلبی که من می‌خواهم به‌صورت طلبگی عرض کنم، این است: این دلالت بر لطافت بحث و عمق آن دارد. هم عمیق است و هم لطیف است. مَشاهده چیز کمی نیست؛ اذهان در یک شرائطی هست که اصلاً بعضی از چیزها به چشم ذهن نمی‌آید. اما در یک مشهد دیگری، در منظر دیگری از ادراک نفس الامریات قرار می‌گیرد و یک چیزهایی را می‌بینند. همانطور که قبلاً عرض می‌کردم، چشم عقل ببیند. وقتی دید، می‌گوید این را چه کارش کنم؟! هر دو طرفین - کسانی که قائل به اصالت فرد هستند و کسانی که قائل به اصالت جامعه هم هستند و حتی کسانی که می‌گویند اصالت فرد نداریم و تنها اصالت جامعه داریم - اینها هم همینطور هستند؛ یعنی نمی‌خواستها ندان الکی بباف‌ند، بلکه در ذهنشان یک دفعه چیزهایی جلوه می‌کند که بخشی از آن توهم است و بخشی از آن اشتباه است، اما بخشی از آنها، توهم نیست. آن مباحثی که چندین سال در اوسعیت نفس الامر از وجود مطرح شد، مبانی آن برای این بحثها خیلی کمک می‌کند. یعنی اگر آن حوزه‌های نفس الامر که بررسی کردیم که واقعاً اوسع است، خیلی کمک می‌کند؛ به تعبیر مرحوم آقای صدر «ان اللوح الواقع اوسع من لوح الوجود». اگر اینها سر برسد این مبانی هم روشن‌تر پیش می‌رود.

مطلبی که می‌خواهم عرض کنم، این است: کسانی که اصالت فردی هستند راه دوری نمی‌روند؛ اصلا راه دوری نرفته‌اند. یعنی هر چه بورویم و برگردیم، وقتی مردم در یک شهر جمع شدند، یک چیزی به نام اجتماع پدید می‌آید؟! نمی‌آید. دید اصالت فردی‌ها به این صورت است که هر چه بورویم و برگردیم، نمی‌توانیم خودمان را قانع کنیم که چیز دیگری هست؛ یعنی بگوییم حالا که عده‌ای جمع شده‌اند، یک چیز ثالث و چیزی غیر از کل اجزاء پدید آمده به نام جامعه. کجا پدید می‌آید؟! حالا همه جمع شدیم، حرف زدیم، رفتیم و آمدیم، جریانات و مسائل اجتماعی را سامان دادیم، خب چه شد؟! حالا یک چیزی به نام جامعه پدید آمد؟! این را که نداریم. اگر این مقاله را در نقد دیدگاه ایشان ببینید، می‌گویند اصلاً مطالب فلسفی به هر نحوی که نگاه کنید، اصالت جامعه را برنمی‌تابد.

اما مگر کار همینجا است؟! صحبت سر این است که گاهی یک دفعه مسائل لطیفی برای اذهان جلوه می‌کند که می‌بینند این جور نیست و گوای یک چیزی می‌آید و گوای یک چیز دیگری می‌شود. کسانی که اصالت فردی هستند، آیات را تأویل می‌کنند و می‌گویند اگر آنجا خطاب کرده به این دلیل بوده. اما گاهی یک مشهدی می‌شود که می‌بینند نمی‌شود کاری کرد. این مشهد کجا است؟ این مشهد همان چیزی است که ما به دنبالش هستیم و یک منظری است که برای عقل جلوه می‌کند و یک هوایتی هست که در یک پاهای ظهور می‌کند. درست است وقتی افراد جمع می‌شوند، جز این افراد، یک شیء فیزیکی مشت پر کن پدید نمی‌آید، اما یک چیز غیر مشت پر کن فیزیکی واقعاً پدید می‌آید. فقط باید وقتش بشود و آدم ببیند. تا وقتی نگاه به افراد است، آدم می‌گوید خب همه جمع شدند! صد تا نه نخود را در یک کاسه جمع کردیم و یک چیز جدیدی غیر از این صد نخود در کاسه پدید آمد؟! نه، صد نخود کنار هم هستند. و لذا در عبارتی که از صفحه 96 خواندم، فرمودند: «فيتكوّن في المجتمع سنخٌ من اللوجود و خواصّ اللوجود»؛ این وجود، آن وجود خود فرد نیست. وجود فرد نیست، بلکه وجود در ضمن مجتمع است. لذا در صفحه **۱۰۵** می‌فرمایند: «إنما هي من المجتمعهم من هذه الأوصاف إذا أخذ ذا شخصيّة واحدة»؛ یعنی اجتماع می‌تواند یک شخص واحد باشد. در صفحه **۱۰۶** می‌فرمایند: «و يعاتب الحاضرين و يوبّخهم بأعمال الغائبين و الماضين»؛ قرآن به آنها عتاب می‌کند به اعتبار ماضین. اگر اصالتی نداشت و فردا بودند، اینها چه گناهی کرده بودند؟! معلوم می‌شود یک چیزی هست که به آنها می‌توان گفت ای فلان فلان شده‌ها! چرا؟ چون

هویت آن‌ها به هم بند است. این تعبیری ایشان در اینجا است. و لذا در صفحه **۹۵** وقتی شروع فرمودند، فرمودند دو جور ائتلاف هست:

> **فالإنسان مثلا له أجزاء و أبعاض و أعضاء و قوى لها فوائد متفرقة مادية و روحية ربما ائتلفت فقويت و عظمت كثقل كل واحد من الأجزاء و ثقل المجموع و التمكن و الانصراف من جهة إلى جهة و غير ذلك، و ربما لم تأتلف و بقيت على حال التباين و التفرق كالسمع و البصر و الذوق و الإرادة و الحركة إلا أنها جميعا من جهة الوحدة في التركيب تحت سيطرة الواحد الحاذق الذي هو الإنسان[3]**

**«فالإنسان مثلا له أجزاء و أبعاض و أعضاء و قوى لها فوائد متفرقة مادية و روحية ربما ائتلفت فقويت و عظمت كثقل كل واحد من الأجزاء»؛** یادتان هست که این را مثال زدند. آن طرفش چه بود؟ فرمودند: **«و ربما لم تأتلف و بقيت على حال التباين»**؛ اما در عین حال یک کلی را درست می‌کنند. مثال‌شان چه بود؟ فرمودند: **«كالسمع و البصر و الذوق و الإرادة و الحركة».** این برای مقدمه کار بود.

بنابراین مسأله اصالت فرد و جامعه مثال مهمی است - که دقیق النظرها و اساتید بزرگ با هم اختلاف کرده‌اند در اینکه گاهی پایه‌هایی فراهم می‌شود و سبب ظهور امر لطیفی می‌شود؛ این ظهور به قدری لطیف است که کسانی که صرفاً با دید وجود فلسفی نگاه می‌کنند، منکر می‌شوند. اما وقتی در یک مَشاهده قرار می‌گیرند، آن را می‌بینند و می‌گویند که این هست و نمی‌شود کاری‌ش کرد! این هست، این ظهور کرده! این اصل مقدمه عرض من است.

---

[1] آل عمران ۲۰۰

[2] المیزان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص: ۹۲

[3] همان ۹۵

---

بازبینی #3
ایجاد شده 8 ژانویه 2025 16:03:46 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 ژانویه 2025 08:36:44 توسط ... .